

چراغ قوه‌های به سمت شرق

گفت‌وگو با الکسیس کوروس کارگردان فیلم «بدون دخترم»



الکسیس کوروس نام هنری عبدالله خسروآبادی در اروپا است. او که پس از ۲ سال خدمت سربازی در مناطق جنگی، برای ادامه تحصیل به مجارستان رفته و سپس به خاطر همسرش که فنلاندی است در آن کشور مقیم شده است، امسال با فیلم «بدون دخترم» در بیست و یکمین جشنواره فیلم فجر حضور داشت. پیش از این او چندرمان منتشر کرده و دو فیلم دیگر ساخته است. «بدون دخترم» پاسخی به فیلم آمریکایی «بدون دخترم هرگز» است که شرح ساخته شدنش را خواهید خواند. خسروآبادی در این گفت و گو، پیرامون فضای فرهنگی، اجتماعی اروپا مشکلات فیلمسازان مستقل و جشنواره‌های اروپایی نیز سخن گفته است.

شما می توانید برای هر ملتی «بدون دخترم هرگز» بسازید؛ همه نکات منفی منهای نکات مثبت به اضافه اغراق.

اکثر فیلم‌های آمریکایی است. یعنی مردم به طور ارادی تصمیم نگرفته‌اند این طور فکر کنند بعضی وقت‌ها فقط با نگاه کردن این فیلم‌ها و با شنیدن این خبرها، تحت تأثیر قرار می‌گیرند. شما شاهد سریال‌های آمریکایی هستیند شوخی و طنز آمریکایی؛ فیلم‌های عشقی آمریکایی و... بعد مثلاً اخبار ایران را نشان می‌دهد که شمار می‌دهند مرگ بر اسرائیل، مرگ بر آمریکا یا مثلاً در افغانستان هم‌ماش جناس است. و این تصاویر هر روز برای شما تکرار می‌شود. بعد از دو سه سال دیدن خود به خود بدون این که لازم باشد به زور القا کنند این می‌شود. چون از آن جاقط جسد و خشونت و اخبار بد می‌شنوید یا می‌شنوید که مثلاً یکی را اعلام می‌کنند یا تظاهرات زنجیره‌ای و زلزله و سقوط هواپیما است. از آن طرف مرتب و هر روز در جریان زندگی روز مره آمریکایی‌ها هستی. الان مثلاً خیلی از اروپایی‌ها خیابان‌های آمریکا را بهتر می‌شناسند تا خیابان‌های شهر خودشان را. از بس فیلم آمریکایی دیده‌اند. یا اصلاً یک مطلب خنده‌دار: در آمریکا لوزر آن ویلیس همه ۹۱۱ است و در فنلاند ۱۱۲. آمار گرفتند و دیدم‌اند بیشتر مردم فنلاند وقتی خطری برایشان پیش می‌آید ۹۱۱ را می‌گیرند یعنی سیل این چیزهای سرم گرم کتله و تبلیغات باعث می‌شود. خود به خود. مثلاً وقتی فیلمی «بدون دخترم هرگز» در بیابان تصویرهایی که در آن می‌بینید خیلی شبیه چیزهایی است که در اخبار دیده‌اید.

□ حالا من می‌خواهم داخل پرازنر سوال کنم: **past The mam whitout**. را داشتیم که یک فیلم صدر صد فنلاندی است. سوال این است که فیلمسازهای ایرانی می‌گویند محدودیت‌هایی داریم و نمی‌توانیم کار هنری کنیم. در اروپا که این محدودیت‌ها وجود ندارد با آن سابقه دیرینه که دارند؛ آنها چرا در مقابل فرهنگ آمریکایی نمی‌توانند مثلاً فیلم‌های سرگرم کننده بسازند؟

خوب تکنولوژی و امکانات در اروپا خیلی ضعیف‌تر از آمریکا است. الان بودجه یک فیلم فنلاندی یک صدم بودجه یک فیلم آمریکایی است. مثلاً اینجا در فنلاند یک فیلم جنگی ساخته‌اند که حدود ۱/۸ میلیون هزینه در بر دارد. اما اگر در آمریکا فیلم جنگی بسازند ۱۰۰ میلیون دلار هزینه دارد.

□ یعنی جنبه‌های صنعتی آمریکا؟
به مراتب قوی‌تر است. پولشان بیشتر است. سینمای آمریکا احتیاجی به اروپا و خاورمیانه و ژاپن ندارد. الان شما بنگاه کنید هر فیلمی که می‌سازند می‌گویند در همان دو هفته اول باید سرمایه‌های که خرجش کرده‌اند را در بیاورد و در می‌آورد. آن موقع این فیلم فیلم موفق در خود آمریکا بوده یعنی اصلاً در اروپا اکران نشده. اما در اروپا این طور نیست. مثلاً فروختن یک فیلم فنلاندی به زبان فنلاندی به خود اروپایی‌ها حتی به خود فنلاندی‌ها هم بسیار مشکل است چون مثلاً یک فنلاندی می‌خواهد ۱۰ یورو بدهد و برود سینما یک فیلم جیمز باند که پر از جلوه‌های ویژه و انواع و اقسام چیزهاست و دو ساعت تمام تماشاگر را می‌خوبد می‌کنند را ببیند و این طرف کار بسماکی که فنلاندی است. حالا جوان فنلاندی فکر می‌کند کدامش را انتخاب می‌کند؟ آنهایی که یک کم روشنفکر ترند یا مثلاً ۲۰ یورو دارند می‌گویند هم این را می‌بینیم و هم آن را.

□ الان در خود سینمای فنلاند سالانه چند فیلم تولید می‌شود؟

در سینمای فنلاند سالانه حدود ۱۵ تا ۱۰ فیلم بلند ساخته می‌شود. از این‌ها ۶۰ درصد خرج خودش را در نمی‌آورد یعنی یارانه دولتی از طرف تلویزیون می‌گیرد مقابله‌ای از

به خاطر پیگیری‌های شخصی شما. مثلاً اجرا شده است؟ این فیلم که در حقیقت من و بری تهیه کننده و کارگردانش هستیند با همکاری و سرمایه‌گذاری تلویزیون‌های فنلاند، تلویزیون RPT (فرانسه و آلمان)؛ تلویزیون دانمارک و یکی از تلویزیون‌های سوئد ساخته شده یعنی چهار تلویزیون اروپایی در آن دست داشتند.

□ چرا چون هزینه‌اش خیلی بالا بوده است یا به خاطر ملاحظات دیگر؟
نه. صرفاً به خاطر هزینه‌های مادی. وقتی در اروپا مستندی می‌سازند معمول است که اگر بودجه خیلی کم باشد خوب یک تلویزیون می‌گوید که ما می‌دهیم، ولی اگر زیاد باشد می‌گوید شما سرمایه‌گذاری کنید و ما نمایش می‌دهیم، و در حقیقت به صورت تهیه کننده مشترک وارد پروژه می‌شوند.

□ من بیشتر می‌خواستم بدانم که اروپایی‌ها بیشتر نگاه به فزون دارند یا علاقه‌مند به کشف حقایق در خارج از فضای فکری و فرهنگی مردم اروپا هم وجود دارد؟
در حال حاضر این نگاه به بیرون را بیشتر دارند. این طوری نیست که به حالت ناخودآگاه فقط توجهشان به خودشان باشد. آنها خیلی علاقه دارند چیزهای جدید را از جبهه فرهنگ‌های دیگر کشف کنند ولی نحوه به عمل درآوردن آن همیشه موفقیت‌آمیز نیست. دلش هم این است که اروپایی‌ها که می‌آیند و این طور فیلم‌ها را می‌سازند از یک جهل دیگری می‌آیند این جا چیزهایی که برای آنها جالب است و دید آنها به مسائل و دسترس‌هایشان جناس است.

خوبی وقت‌ها با یک پیشگیری کارشان را شروع می‌کنند و برایشان خیلی مشکل است که از آن توتل دیدی که دارند این طرف و آن طرف را نگاه کنند. الان یک نسل مهاجری دارد در آنها رشد می‌کند. مثلاً افرادی که سال‌ها پیش به سوئد فنلاند و کشورهای دیگر رفتند بعضی‌ها این‌ها خیلی غربی شده‌اند و عده‌ای از آنها می‌آیند فیلم‌هایی می‌سازند که دیدش از غربی‌ها هم غربی‌تر است. اغراق می‌کنند. بعضی‌ها هم که هنوز ایرانی مانده‌اند می‌خواهند همان فیلم ایرانی را بسازند.

در خصوص فروش این پروژه یکی از مشکلاتی که ما داشتیم این بود که آنها تقاری نگران بودند که آیا این دید زیادی ایرانی نمی‌شود که به مرور برایشان حل شد البته این فیلم سوم من است. تأمین بودجه هم نگرانی دیگر بود که در مورد هر فیلمی وجود دارد. بنابراین می‌توانم بگویم که الان یک رئال‌سازن تر اروپا ایجاد شده. خیلی از اروپایی‌ها دارند هم خودشان را زیر سوال می‌زنند و هم دید آمریکا را که دنیا را به خوب و بد سیاه و سفید تقسیم می‌کنند.

□ شما گفتید که بیننده غربی یک نوع پیشگیری دارد و بر اساس آن هم از فیلم‌هایی مثل «بدون دخترم هرگز» استقبال می‌کنند و جالب است که این فیلم سود تجاری هم داشته است. این پیشگیری‌ها چگونه شکل می‌گیرد؟

جهان بینی آمریکا دنیا را به خوب و بد سیاه و سفید تقسیم می‌کنند این خیلی تئیل ماب و ساده است. این کار باعث می‌شود که شما لازم نباشد فکر کنید چیزها را زیر سوال ببرید. زندگی‌ات راحت است. از خیلی وقت پیش دیدها همه به طرف اروپا و به طرف فرهنگ خود غرب بوده یعنی الان مثلاً شما در فنلاند صبح که بیدار می‌شوید تلویزیون را که روشن می‌کنید مظاهر فرهنگ آمریکا را می‌بینید یعنی چیزهایی که شما در سینماها و تلویزیون‌های غرب می‌بینید

اینجا توضیح مختصری راجع به داستان فیلم بدهید؛ چون ممکن است خوانندگان ما فیلم را ندیده باشند. این بهترین تجربه من بوده است. ما سه سال پیش این پروژه را شروع کردیم. به این ترتیب که این دوست ما یک شو تلویزیونی روی صحنه نداشتند و من یک کتاب نوشته بودم و مهمان برنامه ایشان بودم. بعد از برنامه به او گفتم که می‌خواهم در زمینه مستند کار کنم و برایش توضیح دادم. خیلی خوشی آمد و گفت برنامه جالبی است. نسبتاً صحیح کردیم. همان اول قول داد و گفت من حاضر در این پروژه همکاری کنم. پروژه جالبی است و دست داریم و شروع کردیم.

آن موقع من دکتر محمودی را اصلاً نمی‌شناختم. این بحث از آنجا به ذهن من رسید که در هلسینکی هر وقت می‌گویم ایرانی هستم یکی از اولین چیزهایی که مطرح می‌کنند فوری داستان «بدون دخترم هرگز» است.

من سال ۱۹۸۳ برای تحصیل به مجارستان رفتم. لویال به ایران رفت و آمد می‌کردم، ولی بعد مقیم آنجا شدم. آنجا چون آدم مرتباً می‌شنود که من این فیلم و کتاب را دارم. احساس می‌کند که این بار نفرت نسبت به ایرانی‌ها در فیلم واقعاً علاقه نیست. پیش خودم می‌گفتم که کاش یکی بیاید این طرف قضیه را بپرسد و ببیند این چه می‌گوید. آخرش گفتم چرا خودم نسام؟ برای من شخصاً مهم نبود. دکتر محمودی راست می‌گوید یا نه؟ برای من این مهم بود که شناسی به او داده شود تا حرفش را بزند.

در کتاب و فیلم اغراق زیاد بود و چنین چیزی راجع به هر ملتی می‌شود ساخت. همان طور که راجع به ترک‌ها ساخته بودند. بعد که ما این پروژه را توی ذهنمان تکامل دادیم. متوجه شدیم که الان مهتاب ۲۱ سالش شده و بعد از این که ما دکتر را پیدا کردیم متوجه شدیم که دکتر خیلی علاقه دارد دخترش را بعد از پنج سال ببیند و تصمیم گرفتیم این بشود ستون فقرات این فیلم.

پرسش و تحقیق شروع شد. دکتر آدرس مهتاب را از اینترنت پیدا کرده بودم و من در آمریکا یکی را استخراج کردم که برای ما تحقیق بکند و ستون فقرات داستان فیلم عشق پدر و دختر شد و برای خود من شخصاً خیلی جالب بود که آیا عشق پدر و دختری بر این پیشدوروی‌ها و مسائل سیاسی غلبه می‌کند و آیا این خلاقانه‌های پروپاگندا و تبلیغات سیاسی می‌شود یا نه نتیجه برای من خیلی تعجب‌آور بود که پروژه نشد. البته از طرف مهتاب این پیشدوروی‌ها و تصویری که برایش ساخته بودند این قدر قدرت داشت که خود مهتاب هم حاضر نشد. البته این را بگویم که هیچ وقت مطمئن نشدم آیا مهتاب پیغام‌های پدرش را صد درصد دریافت کرده بود و یا تلفن‌هایی را که به او زده بود چون هیچ وقت مهتاب خودش جواب نداد. یک ایمیل هم ما به آدرس اینترنتی در دانشگاه میشیکان زدیم و بتی جواب داد. البته شاید اشتباهی که ما در ایمل کردیم این بود که خیلی صادقانه گفتیم هدف ما این است که دختر و پدر همدیگر را ببینند همین باعث شد که نه تنها خود بتی با ما هیچ گونه مصاحبه‌ای نکند بلکه تمام کسانی که به نحوی به او نزدیک بودند مانع شدند با ما مصاحبه کنند.

□ نکته جالب، نوع ورود یک تلویزیون خارجی (تلویزیون فنلاند) به عنوان تهیه کننده است. آیا این طور کارها در مجموعه‌های تلویزیونی در منطقه اسکندیناوی قابل تصمیم است؟ آیا موارد مشابهی دیگری بوده که مورد توجه رسانه‌های فنلاندی یا دیگر کشورهای اسکندیناوی قرار بگیرد یا این یک مورد خاص است که

تا می‌گویم ایرانی هستم، می‌گویند: «بدون دخترم هرگز؟»

اکنون در اروپا، شرقی‌هایی هستند که تلاش می‌کنند در کنار نورافکن‌هایی که رو به آمریکا و غرب روشن است، یک چراغ قوه به سمت شرق بیندازند.

شماره اورژانس فنلاند ۱۱۲ و شماره اورژانس آمریکا ۹۱۱ است. آمار نشان داده که فنلاندی‌ها آنقدر فیلم آمریکایی دیده‌اند که اگر خطری برایشان پیش بیاید ۹۱۱ را می‌گیرند!

یک چراغ قوه هم به این طرف بیندازند که مثلاً بگویند این‌ها هم هستند.

□ آیا ارتباط فعالی بین این عناصر وجود دارد یا این که این عناصر منفرد و تک تک کار می‌کنند؟

در حال حاضر همه منفرد هستند و متأسفانه هیچ ارتباطی نیست ایجاد کردن آن هم خیلی مشکل است. این همه فیلمسازها و نویسندگان مستقل ارتباط سمپاتی فکری دارند. مثلاً به هم تبریک می‌گویند ولی هیچ کدام آن طور که باید سازمان یافته نیست.

□ از لحاظ سیاسی و مثلاً قانونی این امکان وجود دارد که این‌ها کمی متشکل تر عمل کنند، مثلاً جشنواره‌های در اروپا برپا کنند؟

چنین جشنواره‌هایی هست ولی این‌ها برای همه هست. مثلاً جشنواره حقوق بشر هست ولی هیچ کدام رشد نکرده‌اند طوری که بشود گفت خیلی عمده شده‌اند ولی بعضی از جشنواره‌ها تمرکز دارند مثل حقوق بشر یا حتی جشنواره تکنولوژی و تکنولوژی و این‌ها خیلی پایین است و مثل اسکار و این‌ها مطرح نیستند.

□ فکر می‌کنید اگر پشتیبانی‌هایی از این قبیل وجود داشته باشد، مؤثر خواهد بود؟

صد درصد تأثیر اصلی‌اش هم بازدهی است که از بیننده می‌گیرد. مثلاً وقتی فیلم ما از کاتال RPT همین دولت ما و بعضی از فرانسوی‌ها و آلمانی‌ها بخش شد یا امیل از من تشکر کردند که یکی رفته و این طرف قضیه را هم نشان داده است.

□ فکر می‌کنید برای جماعت فیلمسازی که دغدغه‌های شما را دارند، دغدغه‌های فرهنگی نه سیاسی چه موضوعات و شیوه‌های دیگری در اوج قرار می‌گیرد؟

به نظر من هر فیلمی، هر مستندی، هر فکشنی، هر داستانی که انسان‌های جهان سوم را نشان بدهد یعنی همین که این آدم‌ها هستند عشق می‌ورزند، نفرت دارند، علاقه دارند سرگرمی دارند بازی می‌کنند، چون غریب‌ها گفتم عادت کردند که از این جا جسد و تظاهرات و زلزله ببینند (البته الان زیاد شده مثلاً تلویزیون فنلاند ماهی یک فیلم ایرانی نشان می‌دهد هر دو ماه یک بار یک فیلم مصری نشان می‌دهد، ولی آنها را هم آخر شب می‌گذارند برای عده بخصوصی)

من بر می‌گردم به سؤال شما که فیلمی که من ساختم با آن فیلمی که تلویزیون ایران ساخته چه فرقی دارد. یک فرق مهمش همین است که از منی ندارد آدم بیاید بخواد ثابت کند که ما وحشی نیستیم، مثلاً ما این کار را می‌کنیم، این کار را نمی‌کنیم. شما حتی یک داستان عشقی را هم می‌توانید نشان بدهید یا یک داستانی مثل «بادکنک سفید» که در فنلاند و خیلی کشورهای دیگر نشان داده شده و جایزه هم برد فیلم مثنی است.

□ البته بعدش هم «دایره» را ساختا البته من از «دایره» اصلاً خوشم نیامد، با چندتا از دوستان فنلاندی DVD فیلم را تماشا کردیم، من خیلی متاثر شدم. آنها تعجب می‌کردند و می‌گفتند تو چرا از این فیلم این قدر ناراحت شدی؟ من گفتم نمی‌گویم، این چیزها در ایران وجود ندارد ولی دقیقاً مثل «بدون دخترم هرگز» وقتی شما یک ساعت و نیم هم‌ماش بدبختی می‌بینید مخصوصاً کسانی که اطلاعات درستی از فرهنگ ایران ندارند، تصور می‌کنند زن ایرانی این است، در صورتی که ما در بین زنان مملکت چهره‌های دانشگاهی داریم.

□ در باره سینمای ایران، یک تصویری وجود دارد که البته به عنوان یک فیلم بیشتر حول این می‌چرخد که یک نفر توی ماشین نشسته به خودش بمب بسته بعد هر دو توضیح می‌دهد به دوربین، برای دخترش که چرا من فرم می‌روم خودم را متفجر می‌کنم. این طور اشخاص زیادند که دارند سعی می‌کنند در برابر این همه توارفتن‌ها که به طرف آمریکا و خود غربی‌هاست و زرق و برق آنها را هم نشان می‌دهد

البته در هلند فقط یک نفر این حرف را به من زد ولی احساس می‌کنم که خیلی‌ها با او هم عقیده‌اند. او که جمهوری اسلامی هم سرمایه‌گذاری کرده است و من گفتم که یک شاهی هم هزینه نشده بلکه برای ما مشکل هم بود بعد گفت چرا شما به آنها کمک می‌کنید؟ یعنی فکرش این بود که هر چیز مثبتی که شما راجع به ایران بسازید تارید از جمهوری اسلامی و از رژیم سیاسی دفاع می‌کنید. این به نظر من حرف بی‌اساسی است. یعنی الان وقتی توی خیابان‌های فنلاند مردم به من چپ‌چپ نگاه می‌کنند به خاطر جمهوری اسلامی نیست به خاطر این است که من ظرفی هستم، موسیاه هستم، مهاجرم؛ آنها مهاجر نمی‌خواهند چون بیشتر کسانی که در اروپا زندگی می‌کنند رفته‌اند آنجا و گفته‌اند ما مشکل سیاسی داریم، خودشان را به جای پناهنده جازمانند با این که ما می‌دانیم ۹۹ درصد آنها هیچ مشکلی ندارند فقط فکر می‌کردند آنجا زندگی بهتری دارند. به نظر من این یک جور کوه‌نگری است یک جور عقده فکری متأسفانه این‌ها بشدت اشتباه فکر می‌کنند.

□ شما به عنوان یک ایرانی احساس وظیفه کردید و چنین فیلمی ساختید همان طور که گفتید این مشکل فقط به ایران مربوط نمی‌شود، ترک‌ها و عرب‌ها هم به نوعی درگیر این ماجرا هستند، یا در بین نسل خاورمیانه‌ای که در اروپا حضور دارند، افراد دیگری هستند که دست به چنین واکنشی‌هایی برزنند و سعی کنند تلاش بکنند که این چهره را تغییر بدهند؟

بله کسانی که در حال حاضر وارد کارهای فرهنگی و حتی کارهای علمی در اروپا شده‌اند می‌شود این‌ها را به سه گروه تقسیم کرد: یک گروه آنهایی که می‌خواهند هویت قبلی‌شان را فراموش کنند و کاملاً آن جایی می‌شوند. یک عده هم هستند که هنوز در فرهنگ قبلی ماندند و چیزی که آنها می‌خواهند ارائه بدهند به قدر ده سال کهنه است، ولی عده‌ای هستند که واقعاً به نقش مهمی که می‌توانند اجرا کنند توجه دارند. کسی که به دو طرف دید دارد می‌تواند نکته‌هایی بگوید و خوشبختانه این‌ها کم نیستند.

در آمستردام دو فیلمساز عراقی دیدم که یکی راجع به یهودی‌های عراق فیلم ساخته بود، خیلی از دوستان صمیمی من رفتند این فیلم را دیدند و گفتند اطلاعات جدیدی به ما داد که مثلاً عرب یهودی هم هست که می‌تواند برود اسرائیل و با اسرائیل مخالف است. برای آنها خیلی جالب بود که مثلاً در خود اسرائیل تفاوت زیادی بین یهودی اروپایی و یهودی عرب هست. یعنی آنجا هم این‌ها از نظر نژادی طبقه‌بندی می‌شوند. اشکال این است که مثلاً یک اروپایی یا آمریکایی که به آفریقا یا ایران می‌آید در ذهنش تصویرهایی هست که در تلویزیون دیده و یا اخباری که شنیده و دنبال این‌ها می‌گردد و این باعث می‌شود خیلی چیزهای دیگری را که جلوی چشمش اتفاق می‌افتد از دست بدهد. الان مثلاً رضا پارسا فیلمساز ایرانی در سوئد یک فیلم کوتاه ساخته، اتفاقاً در همین کاتالوگ جشنواره هم بود، فکر کنم این‌جا هم نمایش داده می‌شود.

□ فیلم کوتاه؟
بله فیلم کوتاه و فیلم بیشتر حول این می‌چرخد که یک نفر توی ماشین نشسته به خودش بمب بسته بعد هر دو توضیح می‌دهد به دوربین، برای دخترش که چرا من فرم می‌روم خودم را متفجر می‌کنم. این طور اشخاص زیادند که دارند سعی می‌کنند در برابر این همه توارفتن‌ها که به طرف آمریکا و خود غربی‌هاست و زرق و برق آنها را هم نشان می‌دهد

هنرینه‌ها را هم بنیادهای فیلم و خود تهیه‌کننده‌ها قبل می‌کنند آنهایی که خرج خودش را را در می‌آورد، فیلم‌هایی است که کهن فیلم‌های هالیوود است.

□ کشورهای بزرگتر مثل آلمان، انگلستان، چطور؟ کشورهای بزرگتر هم مثل کشورهای کوچکتر. الان خیلی کم هست کارگردان اروپایی که فیلم‌هایش همیشه پر سود باشد یا بندرت اتفاق می‌افتد که بودجه فیلم‌های یک کارگردان اروپایی به گرد بودجه فیلم‌های سینمای آمریکایی برسد. مثلاً کیشلوفسکی لهستانی الاصل که در فرانسه فیلم می‌ساخته فیلم‌هایش فروش نداشت. مثلاً در خود فنلاند فیلم «قرمز» او با استقبال چندانی مواجه نشد.

□ شما فیلم تلویزیونی ایران «در انتظار مهتاب» را که راجع به این ماجرا است، هم دیده‌اید. اگر بخواید تمایزات مینایی این دو فیلم (فیلم ساخته خودتان و «در انتظار مهتاب») را بگویید، به چه نکاتی اشاره می‌کنید؟

در فیلم «در انتظار مهتاب» هدف این بود که خلاف حرف بتی محمودی را ثابت کند و مثلاً خانم‌های ایرانی با حجاب کامل اسلامی که بعضی‌هاشان حتی با قرآن می‌امند و می‌گفتند نه این جور نبوده و دکتر محمودی هم خودش مثلاً به همین ترتیب خط دانستان این بود که مثلاً بگویم این‌ها هم‌مشان شلخند که این طوری نبوده است. دیگر این که این فیلم چون برای ایران ساخته شده بود زیاد موقعیت این را نداشت که در همه جا نمایش داده شود.

□ صرفاً به خاطر این که مارک ایرانی داشت یا این که ساخته شدنش ملاحظات حرفه‌ای که بتواند این مارک را به نوعی پنهان کند، در نظر گرفته نشده بود. خوب هر دو ولی اگر آن فیلم جوری بود که مثلاً سبک و دید غربی بود مسلماً می‌شد در جاهای دیگر نمایش داده شود.

□ حتی با مارک تلویزیون ایران می‌شد فیلمی ساخت که پذیرشش بیشتر باشد؟

بله کمی بیشتر وارد جزئیات شویم، چون یکی از معضلات ما در بحث‌های اقتصادی است. فیلم وقتی ساخته شد که کاتال آلمانی اشپیکل به ایران آمد تا یک فیلم راجع به دکتر محمودی بسازد بعد فکر می‌کنم همان سال ۹۱ بود که یک فیلم ساخت. یعنی هم‌زمان با فیلم تلویزیون ایران به فکر افتاد که ما هم مثلاً یک فیلم بسازیم. فیلم ساخت اشپیکل را دیدم که به فیلم ما خیلی نزدیک‌تر بود. ولی خوب الان سبک مستندسازی در اروپا خیلی فرق کرده مثلاً پشت سر هم گذاشتن یکسری مصاحبه با افراد مختلف که حالت گزارش پیدا می‌کند و ارائه آن به عنوان فیلم مستند کار فروش را خیلی مشکل می‌کند. آن موقع می‌شد از خیلی از مسائل دیگر هم استفاده کرد. یعنی من اگر خودم مشخصاً می‌توانستم آن فیلم را بسازم، بیشتر می‌رفتم در اروپا و در دنیا بعد مقاری هم به محیط ایران می‌پرداختم و دکتر محمودی را نشان می‌دادم. بعد هم این که مثلاً شما می‌خواهی بیایی بگویی زن ایرانی آزادی دارد، باید این را نشان بدهی، یا مثلاً می‌خواهی بگویی دکتر محمودی آدم خشنی نیست، تنها نشان دادن مصاحبه او کفایت نمی‌کند. مستندهایی که من از ایران دیدم یا خیلی حالت گزارشی پیدا کرده است و یا مستند داستانی است که از بازسازی زیاد استفاده می‌شود در مستند اروپا بازسازی زیاد رونق ندارد.

□ که بعضی از ایرانی‌های مقیم اروپا، به دلیل اختلافشان با جمهوری اسلامی، به ساختن این فیلم چهره‌خند

در فیلم «دایره» شخصیت‌ها از اول تا آخر هیچ کدام ترقی نمی‌کنند و دینامیک فیلم آنها را هیچ جایی نمی‌برد.

نه آنها قشنگ درک می‌کنند که این یک ده است. □ با توجه به آشنایی شما از نوع نگاه خارجی‌ها به داخل ایران و لرزایی و آسیب‌شناسی شما از آن بخصوص که برای رفع آن آسیب‌ها کار می‌کنید، و همچنین یا شخصیتی که از فضای داخل ایران امروز طریقه فکر می‌کنید چه چیزی است که در داخل نسبت به خارج آمریکا و اروپا وجود دارد چه آسیب‌شناسی‌هایی دارد؟

□ آنچه‌ها که من در رفت و آمد‌هایم به ایران دریغ‌تلاطم و از طریق رسانه‌ها یا اینترنت دنبال می‌کنم، تصور ایرانیان از غرب و آمریکایی‌ها خیلی از موارد خیلی خوش‌بینانه و حتی ابلهانه است. و دوستان خارجی به من می‌گفتند چه کشور خوبی است این‌ها چه مردم خوبی‌اند چرا مثلاً در آلیک این طوری است؟ چرا مثلاً اوضاع بهتر نمی‌شود؟ چرا مثلاً آزادی مردم بیشتر نمی‌شود؟ این‌ها موجب می‌گردند. من به آنها می‌گفتم یکی از دلایل مهم عدم پیشرفت در ایران است که مردم اعتماد به نفس شان را پشت‌تاز دست داده‌اند. یعنی تحت تأثیر تبلیغات غرب که به نظر من هزاره‌ها جنگ سرد است تراز دارند. هر جنگ سرد غرب می‌خواست به شرق بگوید که ما از شما ضعیف‌تریم، مثلاً این‌جا زندگی بهتر از آنجا است و اصلاً آن تبلیغات بود که باعث فرو ریختن بلوک شرق شد. یعنی وقتی شرقی‌ها این را باور کردند و همه می‌خواستند بیایند غرب‌ها مجبور شدند دیوار بکشند. آن موقع بلوک شرقی جنگ را در جنگ سرد رهاخت و مالان بازمی‌ماند دوم آن هستم. یعنی این تیر که گفته کرده است به مدد مالان تبلیغات غرب را پشت‌تاز پذیرفتیم که آیتا خوب است اینجا همه چیز بهتر از این جاسته زندگی بهتر است مردم خوشترند، همه می‌خواهند بروند غرب. مثلاً توی تاکسی‌ها هر جا که می‌نشینی تا می‌فهمند شما خارج بویاید می‌روند، چطور می‌شود بیاییم اینجا؟ مثلاً آنجا پنهانده می‌مانند یا مثلاً زندگی چطور می‌گذرد؟ یعنی واقعا اینها اعتماد به نفس شان را از دست داده‌اند و همین طور باور خود را که این‌جا جای خوبی است. دید آنها هم به مردم ما از بالا به پایین است. آنها ما را عقب مانده می‌دانند. ما قبول می‌کنیم که در بعضی زمینه‌ها از آنها عقب‌تریم ولی درماتش فرار نیست. درماتش این نیست که مثلاً ما آنها را ستایش کنیم، درماتش این است که بپذیریم چون اینجا جای خوبی است ما مردم خوبی هستیم. آنها فقط ۲۰ متر جلوترند از نظر تکنولوژی، از نظر لرزه‌نگارشن اجناسی. این به نظر من یکی از بزرگترین نقطه ضعف‌های دید ما ایرانیان نسبت به خارج است. ما مثل یک کشتی هستیم که احتیاج به سستون و رنگ‌زدن و تعمیر دارد تا بتواند حرکت کند، ولی به جای این که همه ملوان‌ها به فکر این باشند همه به فکر فرارند همه به فکر این هستند که برویم سوران آن کشتی بشویم. این نقطه ضعف بزرگ ما است. یک نقطه ضعف دیگر هم این است که تصور ما از نوع برخورد آنها با ما غلط است. ما فکر می‌کنیم اگر برویم اینجا بلافاصله همه امکانات در دسترس است. در صورتی که این طور نیست. چند وقت پیش آمریکایی‌ترین ایرانی‌ها، آنهاهی که از خود آمریکایی‌ها هم آمریکایی‌ترند. همه را دستگیر و زندانی کردند که ایرانی‌ها به عنوان اعتراض تظاهرات کرده بودند. حقیقت این است که در اروپا و آمریکا ما را خود به خود عقب مانده حساب می‌کنند و این که ما راجع آنها مثبت فکر کنیم، تأثیری در آنها نمی‌گذارد منفی هم فکر کنیم تأثیری نمی‌گذارد.

در هر صورت این دید که مثلاً اینجا را باید ول کرد، خودش به نظر من اساس خیلی از مشکلات جهان‌بینی ما است.

فیلم‌های خارجی‌ها بیشتر در اینها بیشتر کسانی که به شما می‌روند، پول هستند، اینها اکثر جن خوب است. سرگرم می‌کنند. جالبش فکری نیست. می‌خواهند پس بماند. این به سبب این است که مثلاً در فیلم‌های خارجی پول برود اگر بگذرد یک فیلم در یک کشور، مثلاً کسی بسازد و به خاطر زحمتش به یک خاطر بپردازد، برود چیزی‌اش باقی می‌ماند. اینها چیزهای تکنیک فیلم و فلان‌ها سرزنش و جنابیک فیلم است. فلان‌ها این فیلم‌ها کاش می‌توانستیم به سبب میلانی را داریم. این در اروپا یک فیلم تلویزیونی مطلوب می‌شود. آن را در سیستم تولید اگر آن کنید هیچ کس نمی‌داند ببیند چون به اندازه کافی تبلیغ نیست که بشود فیلم سینما.

فیلم‌ها کهن به اندازه کافی تبلیغ نیست که بشود فیلم سینمایی. ولی اگر فیلم فیلم با ارزش باشد آن موقع مثلاً یک عده فرهنگی و آگاه‌های روشنفکر می‌آیند فیلمت را می‌بینند ولی آنها هم در نهایتاً نه فقط در جامعه اروپا بلکه در تمام جوامع و آن در ایران هم حصص می‌زنم که فیلم‌های خارجی که همه می‌روند می‌بینند و اینها مطالب فیلم‌های سینمایی و غیره است.

□ از مجموعه فیلم‌هایی که تا به حال از سینمای غرب از انقلاب دیدم، با توجه به آشنایی‌تان از فضای داخلی و فرهنگی اروپا و مجموعه‌ها می‌گویم که گردید می‌تواند چند چیز دیگر را از شما بپرسد. نخست این بود که عنوان فیلم خوب و نظاره که در مجموعه می‌بینیم یکی است به عنوان نمونه بد، موارد دیگری را هم می‌توانید اسم ببرید؟

□ تا آنجا که من یادم می‌آید هنوز نتوانم در اروپا و در فرانسه با زبان خوبی طلسم در سینما هم اگر آن شد. جریان انقلابی کم‌کم کرده‌اند این کمپانی فیلم‌ها رویدادها دیدن‌های آن هم داخل بود. فیلم واقعا یک موضوع آشنایی را مطرح می‌کرد. فیلم رنگ خنثی چند وقت پیش از تلویزیون فرانسه پخش شد و نیم میلیون من گفتند فیلم خیلی غمگین بود ولی خیلی خوب بود. این شخصیت‌ها واقعی بودند یعنی مثلاً نظیر این مرد یا مانوئل بزرگ در هر جای دنیا می‌توانست باشد. اصلاً فیلم «گیگه» آنجا پخش شد. فیلم‌های کلاس‌مندی هم‌اکنون پخش شد.

□ لرزایی شما از فیلم‌های کلاس‌مندی چیست؟ به نظر من هیچ کدام از فیلم‌های کلاس‌مندی اثری نمی‌ماند. تا یکی از دوستانم راجع به «ملم گیلان» بحث می‌کردیم. او می‌گفت من «ملم گیلان» خوشم نمی‌آید چون که مثلاً تصویر می‌آید یک شخصیت انفرادی را به او نشان می‌دهند در صورتی که من با انقلابی‌ها صحبت می‌کردم خیلی‌ها می‌گفتند این فیلم انید دهنده بود. این‌ها مثبت دیده بودند. به نظر من به هیچ وجه نمی‌شد گفت که این فیلم برای جامعه ایران فیلم منفی بود. آنها هم فیلم آدم بودند؛ مهم این است. اما فیلم «دایره» آدم‌هایش از اول تا آخر ترقی نمی‌کنند. همه قربانی‌اند می‌آیند و بعد در نهایت فیلم‌ها را به جایی نمی‌برد. هیچ کس از صفر نمی‌شود، یکی از حد نمی‌شود. صفر یعنی همان‌جا که فیلم‌ها می‌کنند. احساس نفسی می‌کنیم به نظر من در فیلم‌های کلاس‌مندی حتی اگر بگویم که آن‌ها یک‌بار به غرب می‌روند، احساس منفی به آدم‌ها محدود و خرابی دیده نمی‌شود. مثلاً «پاره‌خانه» دوست من گفت که دوست‌های خارجی بحث می‌کردم همه آن‌ها بچه‌ها می‌بینند اصلاً برای آنها آن زمین‌های که این اختلاف در آن می‌افتد، این چیزی مطرح نیست که بگویم موفقیت این احساس و غیره. اینها یک‌بار به سطح زندگی در ایران است.

چشم‌پوشه فیلم‌هایی را انتخاب می‌کنند و چیزی می‌بینند. بدین‌تنی‌های ما نشان‌دهنده در صورتی که این قطب مشخص ایران نیست. این فیلم‌ها نیست در سانس‌های گروهی که هم‌اکنون داریم به صورت گروهی انتخاب می‌کنیم. الان هر فیلمی، نه تنها راجع به ایران بلکه در مورد هر چیزی دیگری چیزی نشان می‌دهد که شما را شوکه کند. مردم دوست دارند ببینند و به خاطر مسائله‌ها چیزی‌اش همین‌ها می‌آیند. می‌تواند می‌گوید چیزی بسیار کم‌کم مردم خیلی عصبانیت کنند.

ولی خوبه این‌ها هم برای فیلمسازان بهتر است. هم فریب‌شان هم در مرحله ایده هم در مرحله سوره و هم پول پیدا کردن برای آن‌ها است و چه این‌ها فکر جشنواره‌ها از آن است. ولی اگر بخواهید راجع به پیر بردی که توی یک جزیره زندگی می‌کند فیلم بسازند آن وقت قدرت هنری می‌خواهد. آن وقت دیگر این طور نیست که شما نشان بدهید یکی را سر می‌زنند و مثلاً همان به حکومت قدرت بدهند آن آشنایی که فیلم‌های خارجی داشته‌اند آن قدرت چاپ‌هاست نه دوربین شما. بکنه فیلم این‌ها به ایران نماند که در افغانستان یکی را قصص می‌گرداند و یک زن می‌آید می‌نشیند و سیر مردی را می‌بازد خیلی وحشتناک بود. در این طور فیلم‌ها از می‌تواند تکرار پشت دوربین قدرت باشد. شوک جوی دوربین این است. یا در جشنواره استریم ختم کنیم لایکی که فیلم‌های دوربین‌ها را می‌بیند و دختران فروری به از ایران را ساخته است. آمده بود فیلمی درباره آفریقا ساخته راجع به خنجر زدن فیلم خیلی زیبایی است و نظر فیلمسازان طرح ارزشی نظیر ولی سوره برای اروپایی‌ها جذاب است.

ایران و کشورهایی که جلوی غرب نمی‌شوند مثل کره شمالی، سوریه، لبنان، عراق در جنگ حاضر. قبلاً که اصلاً پادوی این‌ها بودند مردم مورد حمله قرار می‌گرفتند. به نظر من آن تصور نادرست است که بگویم در فستیوال‌ها دیدیم می‌نست. اما این‌ها را انتخاب می‌کنند چون به نظر من مثل هم نیستند و با هم فرق دارند. بعضی وقتها حتی فوستان خود من بودند. مثلاً در همین فستیوال استریم یکی از طوره‌ها آفرینی بود. آقای مازنی‌پهاری خودش اینجا مستندساز است. من خودم در فستیوالی در فرانسه دور بودم که در آن فیلمی راجع به تپه برنیه جایزه شد. این طور نیست که ما فکر کنیم دیس‌های در کلاس است؛ یعنی بیاییم فیلم‌های منفی را انتخاب کنیم و در فستیوال به آنها جایزه بدهیم.

□ در همه جشنواره‌ها؟
□ همه را نمی‌دانم ولی بیشتر جشنواره‌های اروپایی این طور است. می‌گویم بیشتر جشنواره‌ها چون ممکن است جشنواره‌هایی باشد که این خنجر سبزه و سفید و آلفرد در آن مخفی باشد که آدم نتواند ببیند. دنیا می‌خواهد ببیند نیست. □ شما به گفته‌های اشاره کرده‌اید که فیلم‌هایی مثل «پاره‌خانه» هرگز جدا از آزاده سیاسی که پشتش هسته یک تولید نظری بود؟

□ برای جریان مطالبش، یعنی مشابه فیلم‌هایی که شما می‌سازید، هم جنبه تباری وجود دارد؟ یعنی می‌خواهم ببینم که مثلاً تپه‌ها کنندگان خصوصی ایران می‌توانند با این نگاه که این فیلم می‌تواند تپه‌ها خوشی را بزرگ‌تر دست به چنین کارهایی بزنند؟
□ فیلم مستند هیچ وقت از نظر جزئی به گرد فیلم داستانی نمی‌رسد. در اروپا اولین رقیب تجاری فیلم‌های داستانی

